

## هنر اسلامی

سخنان طراحان و نقاشان حوزه هنری  
سازمان تبلیغات اسلامی در «گردهمائی  
هنر بعد از انقلاب»

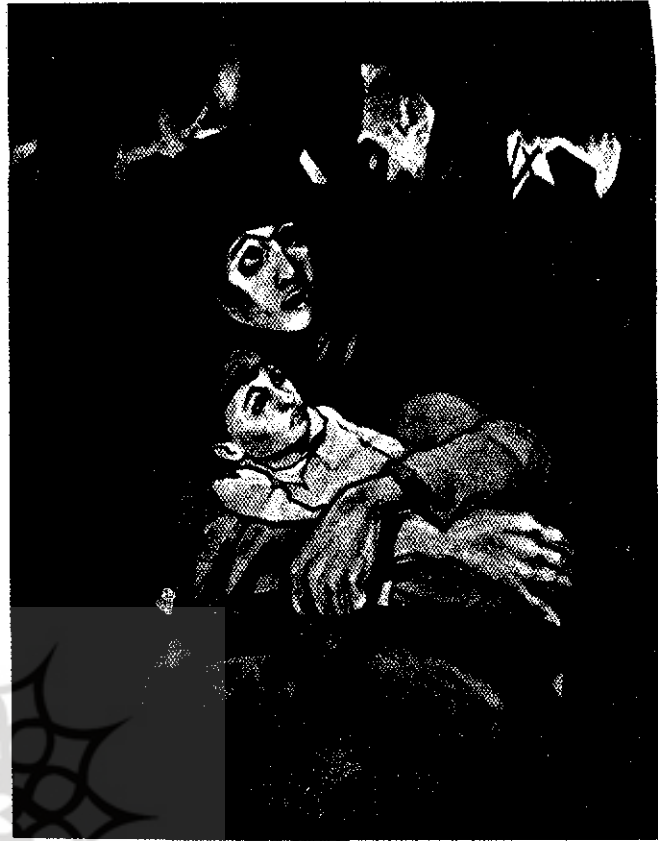
# آرمانهای هنر انقلاب نامیر است

اسلامی است.

از خودگذشتگی در این طرف قضیه که طیف مسلمانهای دنیا را تشکیل می‌دهد، اساس هنر بعد از انقلاب هم بوده است. وقتی انسان توانائی این را داشته باشد که از خود بگذرد و به خدا نزدیک بشود، طبیعی است که اینجا یک انسان در مقابل انسانهای دیگر قرار نگیرد، بلکه یک تفکر است که از بدو تولد انسان تا امروز برپایه اعتقاد الهی شکل گرفته و این شکل است که ارائه می‌گردد، نه انسانی با تجربیات خود محوری چندساله. ما چنانچه بخواهیم ادامه آن هنری را که هیچگونه پایه و اساس ریشه‌ای، سنتی و هنری ندارد در بعد از انقلاب هم ببینیم،

آنچه می‌خوانید، متن سخنان حسین خسروجردی، کاظم چلیپا و حبیب صادقی، طراحان و نقاشان معاصر در گردهمائی هنر بعد از انقلاب در محل موزه هنرهای معاصر است. در این گردهمائی، نقاشان، طراحان و هنرمندان وابسته به حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی شرکت داشتند که هریک سخنانی در رابطه با مسائل هنری - به ویژه نقاشی - ایراد کردند. در این گردهمائی، علاقمندان و دوستان اران هنر نقاشی نیز شرکت داشتند که به مناسبت محتوای بحثها، پرسشهایی از هنرمندان را مطرح نمودند.

خسروجردی - بسم الله الرحمن الرحيم.  
وقتی محور و پایه هر عمل خدا قرار بگیرد و نه خود، موجب بروز یک حرکت و در نتیجه، انقلاب



حسین خسروجردی

به این نتیجه خواهیم رسید که اروپائیهایی که به تعبیری خیلی زیباتر و محکمتر از ما در این راه حرکت کردند و پله پله طی طریق نمودند، اولی تراز ما هستند. در حالیکه هنر ما که در هر دوره‌ای با تاخت و تاز فرهنگها و هنرهای مختلف از جمله مغول و هنر آمریکائی در دوره‌ای، و هنر اروپائی در دوره دیگر روبرو بوده است، در فواصل مختلف و بدون ارتباط با هم، قرار گرفته است. طبیعی است وقتی که مغولها وارد مملکت ما می‌شوند و به نوعی تفکر مغولی وارد ایران می‌گردد - هنر مینیاتور نیز از همین جا شروع می‌شود - شما می‌بینید که مینیاتور در ایران به حدی می‌رسد که در موزه‌ها و درکنار قویترین آثار

هنری دنیا، جای می‌گیرد. این، نشان می‌دهد که توانائی یک ملتی چقدر زیاد است. البته بحث نژادپرستی نیست که ما هم مثل آلمانها معتقد باشیم که ما ملت برتر هستیم، نه. دراینکه این ملت در هر دوره‌ای از تاریخ، تحولی را در مقاطع خاصی بوجود آورده است که برای خیلی از ملت‌های دنیا به نوعی الگو بوده، تردیدی نیست. و اگر این ملت با این توانائیهایش همبدائی را که متعلق به خودش هست انتخاب کند و انتهای را که از دیدگاه خودش مطرح است - و نتیجه تجربیات گذشته هم می‌باشد - الگو قرار بدهد، در نتیجه به مرحله‌ای می‌رسد که جای هیچ بحثی در آن نیست. اما شما می‌بینید که با خروج مغولها و خروج تفکر مغولی، رفته رفته مینیاتور شکل دیگری به خود می‌گیرد و تا دوره صفویه می‌رود و یک مرتبه ابزار و وسایل غربی به خدمت گرفته می‌شوند. بعد ایشل‌ها و اندازه‌ها تغییر می‌کنند و همراه با آن فرم و محتوا نیز تغییر می‌یابند و هنر بیشتر در خدمت دربار قرار می‌گیرد تا دوره قاجاریه، که به ابتدال کشیده می‌شود. هنر در این عصر، در خدمت اشراف و خانها و رؤسای مملکت قرار می‌گیرد و هنرمند، زیباسازی اماکن آنها را عهده‌دار می‌شود و اثر هنری تنها برای به به و چه چه دیگران ساخته می‌شود تا بیننده در مقابل اثر که قرار بگیرد، مثلاً بگوید آفرین، چه ابروئی ساخته!

ما منکر زیبایی نیستیم. بشر فطرتاً دوستدار زیبایی است، اما زیبایی تنها، در حال حاضر در حرکت و تکامل این مردم هیچ نقشی ندارد. ما تنها در این صورت که زیبایی بتواند ابعاد و جهات دیگری را با انسجام و درجهت تکامل انسان نشان

بدهد، آنرا پذیرا خواهیم بود. اما زیبایی تنها و صرف، اگر در دوره‌های خاصی به نوعی مورد بررسی قرار گیرد، در هر زمانه و زمینه‌ای متفاوت بوده است. به دلیل موقعیت جغرافیائی ای که یک ملت دارد، طبعاً یک نوع زیبایی خاص و از آن خودش را هم دارا خواهد بود. اگر شما در زیبایی‌شناسی مطالعه‌ای داشته باشید، می‌بینید که در دوره‌های مختلف، انسانها به‌گونه‌ای زیبا هستند که در دوره دیگر نیستند. یا در موقعیت جغرافیائی یک کشور، الگوهائی برای زیبایی مطرح می‌شوند که اساساً در کشور دیگری این عیارها مطرح نیستند. پس، این دور از وحدت است. یعنی اگر به این عوامل انسجام ببخشند و آن را به وحدت برسانند، خود زیبایی هم، به نوعی، الگو قرار می‌گیرد؛ چرا که در مقاطع خاصی، از خود زیبایی در یک کشور - به خاطر موقعیت جغرافیائی و نیز به این دلیل که همه چیز در کنار هم تداعی‌گر گونه‌ای وحدت است - خیلی خوب استفاده می‌شود. اما در ایران تفکرات غربی، در حال حاضر نوعی زیبایی و زیبایی‌شناسی را رایج کرده است. [البته در قالب ظاهر و آنچه را که در بین مردم متداول است می‌گویم] در کنار این برادران ما، که به قولی، ظاهری ساده و بی‌غل و غش دارند، یک عده تفکر غربی را به سرزمین ما آورده‌اند و دارند در بست از آن پیروی می‌کنند. یک مرتبه تفکر پانک و پانکیزم در میان جوانهای ما رایج می‌گردد و به نوعی از لباس پوشیدن غربیها تقلید می‌کنند و این را زیبا و متعالی می‌بینند و نتیجه تکامل و رشد بشر می‌انگارند. در دوره‌های مختلف، باز به همین شیوه، موج‌هایی وارد این مملکت شده،

مردم را به بازی گرفته و به نوعی از آنها استفاده کرده است. بعد از استفاده، استعمار بیرون رفته و چیز دیگری آورده که وارد بازار شده است و ایران برای هر دوره‌ای، دقیقاً به مثابه یک بازار بوده است. اما اکنون در این مقطع می‌بینید امام - که واقعاً باید نامش را منجی گذارد - یک حرکتی را آغاز می‌کند که هم سیاستمداران می‌دانند این انقلاب در مقطع درستی روی داده و هم آنها که از دید سیاسی به قضایا نگاه نمی‌کنند. یک حرکتی آغاز می‌شود و مردم، این حرکت را به خاطر اینکه از متن خودشان جوشیده و به‌رغم آنکه از قبل هیچ تبلیغی درباره آن نشده و هیچ پشتوانه عروسی پشت آن نیست، به راحتی می‌پذیرند. طبیعی است که این انقلاب از آن مردم و عقیده آنان است. حالا اگر یکی از این روشنفکرها، تمایل به سمت تفکرات غرب دارد و آن دیگری به شرق و غیره، این انقلاب را نمی‌پذیرند. ما اینها را مجرم نمی‌دانیم. یک موقعیتی بر همه غالب بوده است و طبیعی است که یک آدم روشنفکر، هیچ روزنه‌ای برای دستاویز ساختن مسائل نداشته است و طبعاً به سمتی - چه غرب و چه شرق - کشیده شده که با تبلیغ به آن سمت گرایش یافته و هیچ روشنفکری نمی‌تواند بگوید جهتی که پیدا کرده، جهتی فطری، الهی و انسانی بوده است. نه، این را نمی‌تواند بگوید. برای اینکه در این مملکت، هم روسها تبلیغات کافی کرده‌اند و هم آمریکائیه و هم انگلیسی‌ها و فرانسویها. الان هم تبلیغ می‌کنند و هم اینک نیز ما داریم به نوعی از آنها پیروی می‌کنیم. اما می‌بینید که آن خلوص و عرفان در تک تک مردمی که خودشان را از این قضایا دور کرده‌اند،





حسین خسروجردی

جریان دارد و جاری است؛ چنانکه می‌گفتند سینما و تلویزیون حرام است. مردم به خاطر صداقت و صلابتی که دارند، بیشتر و جلوتر از حرکت‌های روشنفکری قرار می‌گیرند. روشنفکرها در همه جای دنیا، مردم را سپر بلای خودشان می‌کنند. می‌آیند و می‌ایستند و سخنرانی می‌کنند، می‌گویند اینها ۳۰ نفرند، ۶۰ نفرشان کنیم تا حمله کنند و فلان جا را تسخیر نمایند. بعد از آن خود روشنفکر، کراوات و کت و شلوار می‌پوشد و کیف به دستش می‌گیرد و می‌رود آنجا را اداره می‌کند، بدون اینکه هیچ نقشی در حرکت مردم داشته باشد. ما این نوع تفکر را نمی‌پذیریم. نه تنها ما، که اساساً فطرت انسان این را نمی‌پذیرد و برای هرکس هم که بگوئید نمی‌پسندد. فقط در یک صورت می‌پسندد که خودش هم در آن قالب باشد. یعنی خودش آن طرفی باشد که مورد انتقاد است. اگر خودش باشد که به طور کلی و در بست آن را قبول می‌کند. وقتی می‌بینید خلوص و نیت پاک و یک پشتوانه الهی ملتی را وادار به حرکت می‌کند، در نتیجه دیدگاه‌های واقع بینانه یک سری انسان - چه روشنفکر و چه تاریک‌فکر - به این سمت، گرایش پیدا می‌کند. اینها می‌آیند و یک وحدت و یک «امت واحده» ای را تشکیل می‌دهند که همه از خود گذشته‌اند. حالا من اینجا بحث سیاسی ندارم، ولی خیلی‌ها در این انقلاب بیشتر به خودشان رسیدند تا اینکه از خودشان بگذرند. تا آنجا که توانسته‌اند با همان شیوه تفکرانی که از غرب یا شرق به این ملت تزریق شده، به نوعی، استفاده‌هایشان را کرده‌اند. اما شما می‌بینید که درکنار اینها، یک ملت و گروه و تشکیلات و یا

حتی یک فرد، به‌گونه‌ای، تمایل به این عقیده پیدا می‌کند که از خودش می‌گذرد. به جای اینکه برود و گچ‌بری فلان خانه را رنگ‌آمیزی کند، یا تابلوی رنگ و روغن مادام فلانی را بکشد و آنها آنرا بردر و دیوار بزنند، از این همه درمی‌گذرد و پرتره شهید می‌کشد. حالا بعضی جاها می‌گویند اینها دولتی‌اند. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که اگر قرار شد تفکری برای پیروزی یک انقلاب تلاش کند، بعد از اینکه انقلاب به پیروزی





شخصیت پردازی می شود، از این روی، به هنرمند بدین دلیل که دولتی است، باید حمله کنند؟ این توهین ها یک دلیل دارد و آن هم مخالفت فطری و ذاتی با این قضیه است.

اگر بیاییم و یک آتلیه بازکنیم و چند تا شاگرد بگیریم و تعلیم بدهیم، می گویند آمده و می خواهد روی مغز یک سری افراد، کار کند. یا می گویند قبل از انقلاب نمی توانسته گالری باز کند، حالا ببینید بعد از انقلاب چه اوضاعی به هم زده! البته

رسید، آباد و باره آن تفکر باید در جهت مخالف آن انقلاب قرار گیرد؟ یا اگر بخواهد در جهت این مردم کار کند، دولتی حساب می شود؟ اگر بخواهد پرتره یک شهید را بکشد که از همه چیزش گذشته، این کار دولتی است؟

خدا شاهد است در میان باصطلاح روشنفکر جماعت ما، از بین صد نفر، حتی یک نفرشان این توانائی و از خودگذشتگی را ندارد. اگر این شهید، الگوی یک آدم هنرمند قرار می گیرد و



حبیب صادقی



کاظم چلیا

در این مملکت رفته رفته به گنداب برسد. تا زمانی که ما با این تفکر در این مملکت کار می‌کنیم، تا جایی که قدرت داریم، نمی‌گذاریم که کسی بیاید و طبیعت بی‌جان بکشد. در این موقعیتی که خون یک جوان، این آدم را تکان نداده، یک گلدان باید او را به وجد بیاورد و به حرکت وادار کند؟ فقط به این خاطر که توسط افرادی که او را در چهاردیواری در بسته نگه داشته‌اند، به دولتی فکر کردن محکوم شود و دوباره بترسد و کار نکند و

ما از نظر معنوی پس از انقلاب بسیار منعم شده‌ایم. ما دولتی فکر نمی‌کنیم. بازده دولتی فکر کردن، مخصوصاً در کشورهایی که نظامشان جمهوری است، ۴ سال است. حتی در بلوک شرق و حتی در شوروی شما می‌بینید که به یک سری نقاش انگ دولتی بودن می‌چسباندند. خوب، آن نقاش باید بیاید چکار کند؟ تابلویی از اعیان و اشراف را بکشد و بر دیوار بکوبد و یا اینکه کار دیگری بکند و چهار نفر آرتیست مثل خودش، بیایند و بگویند به به چه کمپوزیسیونی! چه ترکیبی! چه رنگی! این، چه نتیجه‌ای دارد؟ وقتی که اینها در خدمت یک جریان فکری قرار نگیرند و وحدتی با مردم و با زمان خود نداشته باشند، می‌خواهند چه نتیجه‌ای حاصل کنند؟ غیر از این است که ما آدم‌هایی مثل «انگر» را داشتیم که به‌گونه‌ای ساخت و ساز می‌کرده که آدمی وقتی مقابل کار قرار می‌گیرد به لرزه می‌افتد؟ خوب، حالا این چه نتیجه‌ای دارد؟ آیا مسئله مردم دنیا این است؟ آیا باید آن ملتی را که سالهای سال در تمام دنیا تحت ستم بوده، با این نوع هنر رشد داد؟ در کشورهایی که برخی نظامها ملتها را تحت سلطه و ظلم و جور قرار می‌دادند و می‌دهند، هنرمندان هم به نوعی در خدمت دستگاهها قرار داشته‌اند. می‌گوئیم چرا عکس شاه و دیگران را کشیده‌اید؟ می‌گویند مگر شما عکس امام خمینی را نمی‌کشید؟! آخر، شباهتی باید بین این دو باشد. آیا خود مارکسیستها می‌گویند هیچ فرقی بین آقای لنین با تزار نیست؟ این یک خواسته است و نباید به راحتی از آن گذشت. اگر نقاش بعد از انقلاب حزب‌اللهی نباشد و حتی اگر واقعاً هم نباشد، محکوم است که هنرش

قرار می‌دهند، اینها باید کار کنند. کار کنند و  
 وظیفه این ملت است که کار اینها را پذیرا باشد و  
 برای آنها ارزش قائل شود. ما برای یک تفکر  
 الهی است که سینه چاک می‌کنیم و هرکس هم  
 که مرد میدان است، بیاید و از این حرکت  
 پشتیبانی کند. اگر در روند کار، دیدند که  
 هنرشان در خدمت افرادی است که فقط به خاطر  
 منافع شخصی در این مملکت حکومت می‌کنند، و  
 چنانچه بر ایشان مسلط شد که با کارشان،  
 در حقیقت در تحکیم حکومت اینگونه افراد  
 می‌کوشند، دیگر کار نکنند. بلکه کاری کنند که  
 اساس کار آنها را متزلزل گردانند. کاری کنند  
 که آنها را از ریشه بزنند. در رابطه با تابلوهای  
 اخیری که اینجا به نمایش گذاشته‌اند، آیا شما  
 اگر از نقاشان شوروی بودید، اجازه داشتید در  
 آن کشور در اثر هنری به انسان بال‌پیچ کنید و به  
 نمایش بگذارید؟ من رفته‌ام و دیده‌ام. به  
 دعوت خودشان رفته‌ام و از نزدیک دیده‌ام.  
 چنین چیزی نیست. در شوروی، از انقلاب هم  
 خبری نیست. تنها انتقادی که به نقاشان فعلی  
 شوروی وارد است، این است که آنها را در فضای  
 تفاله‌های هنر اروپائی برده‌اند. هنر اروپائی چون  
 سازماندهی شده بود، برای خودش نتایج گرفته  
 که این نتایج واقعاً عقلانی، انسانی و دوست  
 داشتنی است. اصلاً صمیمیت و ارتباطی که  
 انسان با کار یک نقاش امپرسیونیستی که حتی  
 نیامده شعار بدهد، برقرار می‌کند، با یک کار  
 شعاری پرچم به دست قلدرمآبانه برقرار نمی‌کند.  
 علت این چیست؟ خلوص و دیدگاه متعالی و  
 آرمان داشتن و نیز، در جهت این آرمان کار کردن  
 است که کاری را می‌سازد که بالاخره همه دنیا با



از طرفی منتظر این باشد که از وی دعوت کنیم  
 که کارهایش را بر در دیوار فلان نمایشگاه  
 بزند؟ نه، این انصاف نیست. من این را می‌دانم  
 که اگر حقیقت بین باشید و انصاف را رعایت  
 کنید و از مسائل نفسانی و شخصی دور بشوید،  
 باید کار کنید. همه آنها که فکر نمی‌کنند انقلاب  
 مردمی است، اما می‌دانند که آرمانش مردمی  
 است و همه آنها که فکر نمی‌کنند آرمانش هم  
 آرمان مردمی است و تنها انسانیت را ملاک قضیه



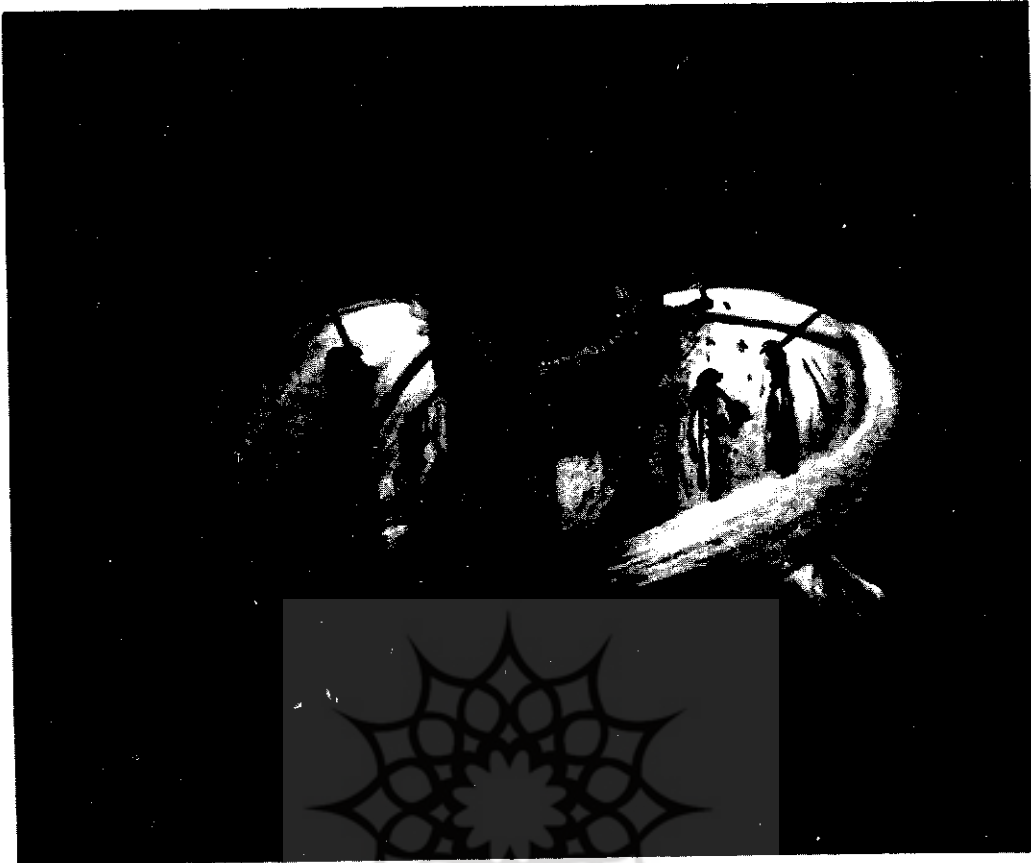
نشانندن است و این تعالی هنر است، نه سقوط هنر.

**حبیب صادقی** - بسم الله الرحمن الرحيم.

من از یکی از آیات قرآن الهام می‌گیرم و می‌خواهم مطلبی را پیرامون بحث تعدیل و ترکیب و تصفیه که سه عنصر از عناصر اصلی و تشکیل دهنده یک فرم استتیک و برقرار و پویا و زیبا است مطرح کنم. من از این آیه شروع می‌کنم که خدا می‌فرماید: «يا ايها الانسان ماغرك بربك الكريم؟ الذي خلقك فسويك فعدلك في اى صورة ماشاء ركبك» که خداوند به بندگانش اینگونه می‌گوید که شما که در راه غیرمن، در راه غیرالله قدم می‌زنید، چه شده که شیطان شما را این جور فریفته؟ من شما را با این سه عنصر تعدیل و ترکیب و تصفیه - که فرمهای عینیش را در کارهای هنری هم می‌توانم مطرح کنم - آشنا می‌سازم. خداوند در این راستا مطالبی دارند که در آیات قرآن هست. در رابطه با تعدیل و تصفیه و ترکیب، باید اشاره کنم که تعدیل یعنی برقراری نظم و برابری، و اسم فرنگی ترکیب هم یعنی کمپوزیسیون. ترکیب - به نظر من - جمال کار و مجموعه آن است و اینکه چگونه در کار قرار گرفته است. بعد از انقلاب، با نوآوری‌هایی که هنرمندها می‌کوشیدند به آن دست یابند و آنرا به ویژگیهای خاص و پاک و مطلق برسانند، ما دارای ابهاماتی در نقاط ذهنی مختلف بوده‌ایم. چه اینکه طیف‌های مختلف سیاسی، با نظرات مختلف و در قالب‌های مختلف، می‌اندیشیدند که پرچمدار نهضت هنری در انقلاب شده‌اند. اینان، ارزشها و معیارهایی را که در انقلاب شکوفا شده بود و افرادی را که در انقلاب حضور داشتند، در قالبها و

آن ارتباط برقرار می‌کنند. هنوز هم که هنوز است، آفریقائی، با آن دیدگاه زیبایی‌شناسیش، دوست دارد مجسمه زیبای «داود» میکل آنژ را نگاه کند. و من هم دوست دارم بروم و آنرا ببینم. بحث منیت نیست، چون به محض اینکه انسان بخواهد به منیت برسد، خداوند توانائی را از او می‌گیرد و چنان ذلیلش می‌کند که هیچ جایی نمی‌یابد. حتی اگر از وی تعریف و تمجید هم بکنند و از او قدردانی هم بشود، باز هم خودش می‌داند که یک جایی پشت قضیه لنگ می‌زند و آنگونه هم که اینها می‌گویند نیست. اما وقتی هدف داشته باشید، حتی اگر «اومانیت» باشید و بخواهید به خاطر انسان قدم بردارید، خداوند کمک می‌کند. چرا؟ چون می‌بیند در نتیجه و بالاخره، انسان را به یک راه راهنمایی خواهد کرد.

در اینجا، محور بحث امروز «تعهد در نقاشی» است و من چند سطری از کتاب مرحوم شریعتی بنام «جامعه‌شناسی ادیان» می‌آورم. دکتر در گوشه‌ای از این کتاب می‌گوید: شعرای کلاسیک و هنرمندان طرفدار هنر قدیم و هنر برای هنر، این مسئله را که می‌گویند اگر هنر را در خدمت مادی جامعه قرار بدهیم، آن را طرد کرده‌ایم، یا نمی‌فهمند و یا دست به نوعی سفسطه می‌زنند؛ چرا که هنر را در خدمت جامعه گذاشتن، تبدیل کردن ارزش به پول نیست، که نفع برای جمع، نه فرد، داشته باشد، و این خود ارزش است. پس هنر را در خدمت جامعه گماردن، طبیعی است که هنر را از کرسی نوع پرستی، ذهنی‌گرایی، احساسات فردی برداشتن و بر بلند ارزشهای انسانی متعالی



کاظم چلیا

بدهد. مثلاً اینکه می‌گفتند ما دهقانان و کشاورزان را «فاکتور» قرار می‌دهیم. کار هنرمندان ما بعد از انقلاب، از یک بیان خاص و منضبط و دقیقی برخوردار نبوده است. حالا، انشاءالله به فضل خدا، حرکت‌هایی در این رابطه در دانشکده‌ها و مراکز هنری صورت گرفته است. اینجا، بحث صورت و معناست. حالا، ایراداتی هست که انشاءالله همه می‌خواهیم آنها را برطرف کنیم، از من هنرآموز تا اساتید محترم.

بیشتر مشکلاتی که مطرح شده و انتقادهایی که بوده است، انتقادهای صوری و تصویری بوده. می‌گفتند شما در معنای این کار برای ما توضیحی

صورت‌های خاصی مطرح می‌کردند. ما هم اینک آثار و تبعات این‌را در خیابان‌ها، یا در نمایشگاه‌های متعددی که برگزار کرده‌اند می‌بینیم، که مشخص است. و هنر بعد از انقلاب بیشتر به مسائل پدافندی پرداخته است، به مسائل پریش و پاسخ. و بیشتر به این گذشته است که جریانها چه کرده‌اند و ما باید چه جوابی به آن بدهیم. یعنی درمقابل یک گروه سیاسی خاص، یک موضع سیاسی گرفته‌اند و همان مرکزیت هنری که در آن گروه سیاسی بوده، با فکرهای مختلف و ابزار گوناگون سعی کرده جواب گروه‌های سیاسی خاص مخالف خودش را

بدهید. بحثی بازکنید و نظریه‌ای بدهید. اگر کار، واجد آن ویژگیهای تکنیکی است و اگر کار از تکنیک و بیان و مضمون و صورت و معنا برخوردار است که هیچ، وگرنه این گردهمایی‌ها باید نقطه خوبی برای بازکردن یک دریچه باشد.

پس از هشت سال انقلاب، درزمینه‌های فرهنگی، هنری، سیاسی و نظامی، حرکت‌های مختلف و موفق‌تری صورت گرفته است. به نظر من برعکس، درزمینه هنری، یک توقفی از همان اول انقلاب وجود داشته است که بیشتر به حب و بغض‌های شخصی و نفسانی بنده و امثال بنده ارتباط داشته است، که ما نشستیم و بیشتر همدیگر را «وتو» کردیم، نه اینکه این مسئله را بازکنیم و بشکافیم. اصلاً بحث معنا را که می‌خواهیم مطرح کنیم، باید ببینیم چگونه و با چه بیان تکنیکی معنا را باید به صورت بکشانیم؟ افراد متعددی حرکت‌های مختلفی را در دانشکده‌ها و مراکز هنری شروع کردند و به اصطلاح حرف‌های مختلفی داشتند. حالا در این راستا کدام طیف موفق بوده، بماند. البته انشاءالله ما طیف بندی و گروه‌بازی نداریم. اینها باعث توقف ما شده‌اند. یعنی فرقه‌گرایی و حیدر نعمت‌بازی گروه خاصی، باعث شده که متأسفانه کار از آن ویژگی‌های خاصش برخوردار نباشد. حالا این را به سؤال بگذاریم که آن تابلوی فلان که آقای اسکندری یا چلیپا یا خسرو جردی و یا بنده حقیر کار کردیم، به آن بحث تعدیل و تصفیه و ترکیب رسیده است یا نه؟ درباره موفق بودن یا نبودنش حضاار هستند؛ کما اینکه انتقادهای زیادی هم شده. با سعی و کوششی که در این رابطه کردیم و همستی که انشاءالله به حول و قوه خدا داشته‌ایم،

ما را راهنمایی کنند که این بحث صورت و معنا را چگونه توانسته‌ایم با هم آشتی بدهیم؟ آیا آن صورتی که درضمن بحثم عرض کردم که گروه‌های سیاسی خاص، با نقطه نظرهای خاص و اندیشه و کانال‌های خاص و طیف‌های مورد نظر می‌خواستند مطرح کنند، درکار ما هم مشاهده می‌شود یا نه؟

اما تصفیه، یعنی رسیدن به مجردات. تصفیه یک «سیگنال» و نقطه است که یک آدم هنری به یک «فاکتور» مشخص می‌رسد. مثلاً من از تمام عناصری که در این سالن هست، چیزی را انتخاب می‌کنم. تصفیه به نظر من، یک نوع انتخاب درکار است، مرتبه انتخاب عناصر مجرد است. تعدیل هم، هماهنگی و هارمونی است که بعد درکنار این تعدیل، بحث تناسب‌های طلائی و نسبت‌ها و چرخش‌های رنگی مطرح می‌شود.

**کاظم چلیپا - بسم الله الرحمن الرحيم.** پیشاپیش، من از مسئولین موزه هنرهای معاصر تشکر می‌کنم که چنین بحث‌هایی را ترتیب می‌دهند تا این تبادل افکار انجام شود و ما از این شن‌ها و سنگ‌لاخ‌ها، آن گوهر گمشده خود را پیدا کنیم. این گردهمایی‌ها، کلاً به دنبال این است که تحلیلی از گذشته بکنند و شناختی از زمان حال بدهد و آینده را معلوم نماید.

در جلساتی که قبلاً انجام شده، مسائل، جسته و گریخته در اطراف این محورها بوده. ولی آنچه من شخصاً به دنبالش بوده‌ام، این است که یک حرکت مدون و حساب شده از این جریانها که در گذشته بوده و نیز وضعیت کنونی ما، عیان و روشن بشود. بر همین اساس، آنچه من بدان بهاء دادم، این بود که بیایم و این قضایا را از یک مبدأ



هنریشان را هم دارند. یعنی هر جریان فکری و ایدئولوژیکی، یک جریان هنری هم داشته است.

سال ۱۳۴۹ سال تحکیم رژیم است و وابستگی کامل به آمریکا و تمام سیاست فرهنگی، اقتصادی و فکری/هنری این وابستگی از آمریکا نشأت می‌گیرد و اینجا پیاده می‌شود. جریانهای مذهبی به مسائل عقیدتی و سیاسی

حیب صادقی

تاریخ بندی کنیم. در جلسه قبل، من صحبتی بسیار کوتاه بر این اساس کردم که تمام جریانهای هنری در پس پشت خود یک جریان فکری دارد. یعنی یک بینش پشت آن جریان هنری خوابیده و ما تا متوجه آن جریان فکری نباشیم، متوجه هدف نهائی آن اثر هنری نمی‌توانیم بشویم و آن ترتیب درست و مدون را نمی‌توانیم بیابیم. بر این اساس، من این تقسیم بندی را کردم. ما اگر بخواهیم شالوده هنر انقلاب را بررسی کنیم، باید به آن چیزی که در گذشته داشته و نیز، هدفی که در آینده خواهد داشت و آن شرایطی که از نظر مسائل مادی و معنوی دچار آن است، بپردازیم. من قضیه را از دوره کمال الملک شروع می‌کنم. چون اگر از دوره قاجار و زمان صفویه شروع کنم، قضیه به تاریخ هنر کشیده و گسترده می‌شود. من آمدم نقش جریانهایی را که از بیرون اتاق به داخل هجوم می‌آورند، بررسی کردم. این قضیه از زمان کمال الملک اوج خودش را پیدا می‌کند. من این تقسیم بندی را کردم: یک دوره، دوره کمال الملک که مشتمل است بر شخصیت کمال الملک و نقطه نظرهای او و شرایط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی که او در آن به سر می‌برده است. بعد، حرکت کمال الملک به طرف غرب، از وقتی که به ایران می‌آید و شاگردانی که پرورش می‌دهد تا اینکه دست آخر، مدارس هنری بوجود می‌آیند.

بعد از کمال الملک، ما به دوره دیگری می‌رسیم که ایجاد دانشکده‌های هنری است که البته در رابطه با این قضایا، جریانات سیاسی را داریم که این جریانهای سیاسی، جریانهای فکری هم هست که به دنبالشان جریانهای





و عمدتاً به سرنگونی رژیم بها داده و انگشت  
گذارده‌اند. در رابطه با پرداختن به جریان‌ات و  
تحقیقات هنری توسط این گروه‌ها، باید گفت  
که نه فرصت بود و نه اینکه، هنر مسئله عمده‌ای  
بوده است. فقط دکتر شریعتی است که می‌آید و  
به خاطر همان بحثی که روی جامعه‌شناسی و  
انسان‌شناسی و تاریخ‌شناسی دارد، روی مسئله  
هنر هم به استنتاجاتی می‌رسد و بحثهایی را شروع  
می‌کند، که این مباحث در کتابهایی که از ایشان  
به جا مانده، آمده‌اند. ولی سی جریانات  
مارکسیستی یک سری حرکت‌های دانشجویی هم  
در کنارش دارد که این حرکت‌ها شامل همان  
دانشجویانی است که به این جریان فکری  
وابسته‌اند. و برخی حرکت‌های هنری، یعنی بعضی  
از دانشجویان دانشکده هنرهای زیبا و یامراکز دیگر،  
به این جریان فکری وابسته‌اند. اینان در  
ارتباط‌هایی که با کادرهای هنری دارند، یک سری  
حرکت‌های هنری هم دارند. و بعد، این زمان، زمانی  
است که رژیم تمام سیاست‌های هنریش را اعمال  
می‌کند. افرادی که معرفی می‌کند، گالری‌دارها یا  
خانواده‌های وابسته به رژیم و دربار هستند و  
سیاستی که فرهنگ و هنر در پیش می‌گیرد و نیز  
سیاستی که مجلات و مراکز هنری دنبال  
می‌کنند، تمام در جهت تحکیم رژیم است. البته  
این صحبت من عمدتاً روی همین رشته نقاشی  
است و با بخش‌های ادبی کاری ندارم. سیاست  
رژیم بر مبنائی که یا نیهیلیسم هست یا فردگرایی یا  
سیاست هنری غرب و یک سری جریان‌هایی که  
هم سوباً رژیم بوده و خطری برای آن ندارد،  
استوار است. بعد از این قضیه، به دوره انقلاب  
می‌رسیم. البته ما یک سری هنرمند‌های سنتی

هم داریم که با الگوهای پیش پا افتاده و به قول  
معروف بازاری که از خارج به داخل می‌آیند،  
زندگی خودشان را می‌گذرانند. ولی صحبت بر سر  
جریان‌سازهاست. و بعد در زمان انقلاب، ما این  
پیک‌ها را داریم که می‌خواهند هنر انقلاب را  
شکل ببخشند. اینجاست جریانی که وابستگی به  
هیچکدام از این جریان‌ها ندارد. نه وابسته به رژیم  
است و نه بگروه خاصی، و آنچه می‌بیند حرکت  
مردم و نوع ایدئولوژی‌ای است که این مردم را به  
حرکت درآورده است و نوع ویژگی‌های خاص این  
حرکت است. ولی جریان‌های دیگر بر اساس همان  
«پیش داده»‌های ذهنی خودشان و اطلاعاتی که  
از غرب گرفته‌اند و انقلاب را به گونه‌ای دیگر  
می‌بینند، نیز هنوز حضور دارند که مانمونه‌هایی از  
آنرا در نقاشی دیوارها و در نشریاتی که وابسته به این  
جریان‌ات هستند می‌بینیم. برای مثال چهره امام  
هست، ولی فقط صورت امام را به جای صورت  
لنین گذاشته، یعنی اصلاً انقلاب را آن‌طوری  
می‌دیده است. ببینید صحبت جدل نیست. ما باید  
یک سری از واقعیت‌ها را پیدا کنیم و بدانیم پایمان  
را داریم کجا می‌گذاریم و چه مسائلی سر راهمان  
است. و بعد، این جریان‌های مختلف، این تعبیرها  
را از انقلاب دارند و در رابطه با آن واقعیت‌ها  
دچار تناقض می‌شوند. حتی شاید خود ما هم  
درست تشخیص نداده باشیم. آن جریان درست  
اگر دارد برای یک فرهنگ کار می‌کند، باید  
شناخت دقیق از این مردم، فرهنگ و حرکت داشته  
باشد تا بتواند گام‌های صحیح بردارد. اینجاست  
که ما این جریانات را به این صورت دیدیم و این  
حرکت را شروع کردیم و قصد توهین و خدشه‌دار  
ساختن را هم نداریم.